

نیز اماله است و آن نیز پنج است . چهارمی نون است و پنجماهست . پنجم یاء است که در حساب حمل ده است و این بطوریکه گفتیم اختصار صد است و این ترتیب کلمه رومی است که صد میشود . بسال هفدهم پادشاهی قسطنطنین پسر هلانی سید و هجده اسقف در شهر نیقیه کشور روم فراهم آمدند و دین نصرانی را بپا داشتند و این اجتماع نخستین اجتماعات ششگانه است که رومیان در دعای خود یاد میکنند و آنرا قوانین نامند و معنی این اجتماعات ششگانه به رومی سنودس است که مفرد آن سنودس است اجتماع اول در نیقیه بود بتعدادی که گفتیم و این اجتماع بر ضد اریوس بود و همه نصاری از ملکاتی و مشرقی یعنی عباد که ملکاتیان و عامه مردم آنها را سطوری گویند متفق شدند یعنوبیان نیز با این سنودس همسخن بودند سنودس دوم در قسطنطنیه بر ضد مقدونس بود اسقفانی که آنجا فراهم شدند صد و پنجاه تن بودند سنودس سوم در افسوس بود و شماره آنها دویست مرد بود سنودس چهارم در خلقدونیه بود و شمارشان ششصد و شصت کس بود . سنودس پنجم بقسطنطنیه بود و شمارشان یکصد و چهل و شش کس بود سنودس ششم در مملکت مدائن بود و شمارشان دویست و هشتاد و نه کس بود . بعد ها ضمن سخن از ترتیب ملوک روم از این سنودس ها و رواج دین نصاری و زوال عبادت مجسمه ها و تصویرها سخن خواهیم داشت .

سبب دخول قسطنطنین پسر هلانی بدین نصاری و علاقمندی وی باین دین چنان بود که قسطنطنین با قوم برجان یا قوم دیگری بجنگ بود و جنگ در حدود یکسال پیوسته بود یکی از روزها جنگ بضرر او بود و مردم بسیار از یاران وی کشته شده بود و از هلاک بترسید و بخواب دید که کوئی نیزه هائی از آسمان فرود آمد که علامت هاداشت و درفشهایی که بر سر آن صلیبهای طلا و نقره و آهن و مس و اقسام جواهر و چوب بود و بدو گفتند این نیزه ها را بگیر و بوسیله آن با دشمن خود جنگ کن تا فیروز شوی و ذر

خواب با آن جنگ کردن گرفت و دشمن شکست خورد و فرار کرد. و او فیروز شد و چون از خواب بیدار شد بگفت تائیزه‌هاییاوردند و صلیب بر آن زد و در لشکر گاه بلند کرد و بدشمن حمله برد که فراری شدند و شمشیر در آنها نهاد و چون به نقیه باز گشت از مطلعان در باره این صلیب‌ها پرسید که آیا میدانند مربوط بکدام دین و مذهب است؟ بدو گفتند «بیت المقدس شام مرکز این مذهب است» و رفتار ملوک سلف را در خصوص کشتار مسیحیان بدو خبر دادند پس او کس بشام و بیت المقدس فرستاد که سیصد و هیجده اسقف جمع کردند و به نقیه نزد وی آوردند که قصه خویش با ایشان بگفت و دین نصرانیت را برای او تشریح کردند و این سنودس اول بود که چنانکه گفتیم بمعنی اجتماع است. گویند هلانی مادر قسطنطین پیش از این خواب نصرانی شده بود و قضیه را از او نهان میداشت. پادشاهی قسطنطین تا وقتی بمرد سی و یکسال بود. در تاریخ صورت دیگر هست که وی پنجسال پادشاهی کرد و ما اخبار و جنگهای او را و اینکه بجستجوی محل قسطنطنیه برون شد و باین خلیج منشعب از دریای مایطس و نیطس رسید در کتاب اخبار الزمان و کتاب اوسط آورده‌ایم. خلیج قسطنطنیه از این دریا منشعب میشود و آب در آنجا جریان دارد و بدریای شام میریزد طول این خلیج سیصد و پنجاه میل است و کمتر از این نیز گفته‌اند و عرض آن در محلی که از دریای مایطس جدا میشود در حدود ده میل است و در آنجا کشتیهاست و يك شهر رومی نیز بنام سباه هست که از کشتیهای روس و غیر روس که باین دریا میرسند جلوگیری میکند آنگاه خلیج بنزدیک قسطنطنیه تنگ میشود و عرض آن در جایی که محل عبور از ساحل شرقی بساحل غربی و محل شهر قسطنطنیه است در حدود چهار میل میشود که محل کشتیهاست و در محل معروف به اندلس بنهایت تنگی میرسد که در آنجا کوه‌ها هست با چشمه پرآبی که آب آن معروف است و بنام چشمه مسلمه بن عبدالملک شهره است زیرا

مسلمه هنگام محاصره قسطنطنیه بر سر این چشمه فرود آمده بود و کشتیهای مسلمانان همانجا بدو رسیدند. دهانه خلیج در طرف دریای شام و انتهای مصب آن بسیار تنگ است و در آنجا برجی هست که مردان آن بدورانی که کشتیهای اسلام برومیان حمله میبرد از کشتیهای مسلمانان جلوگیری میکردولی اکنون کشتیهای رومی بدیار اسلام حمله میکنند. و قبلاً و بعداً کار بدست خداست ابوعمیر عدی بن احمد بن عبدالباقی ازدی که در سابق و حال شیخ دربندهای شامی بوده است و مردی محقق است بمن گفت که وقتی درین خلیج برای صلح و فدیبه اسیران بقسطنطنیه میرفت جریان و عبور آب از طرف دریای مایطس واضح بود بنابراین در آبهای مجاور دریای شام نیز نمودار باشد که آب آرام است و این دلیل پیوستگی آب دو دریاست و میگفت که وی از دریای روم نیز وارد این خلیج شده است از اهل تحقیق که با غلام زرافه در پیکار سلو قیه شرکت کرده و وارد خلیج قسطنطنیه شده و مسافتی دور در آن پیموده اند مکرر شنیده ام که در این خلیج آب در اوقات مختلف شب و روز همانند جزر و مد کمتر و بیشتر میشود است و بر ساحل آن قلعه ها و شهرهاست و چون کاهش آب را احساس کرده اند بسرعت از آنجا بدریای روم رانده اند. برمدخل خلیج از طرف دریای روم شهری هست که بدانه خلیج بسیار نزدیکست و خلیج از دو طرف شرق و شمال قسطنطنیه را در بر گرفته است طرف جنوب خشکی است طرف مغرب نیز خشکی است و دری از صفحات مس مطلقاً تمام در زرین آنجا هست. در طرف مغرب نیز چند بارو و يك قصر هست و بلندترین باروهای طرف غرب در حدود سی ذراع و بقولی کمتر از این است و کوتاهترین محل بارو ده ذراع است و باروی طرف جنوبی از همه جا بلندتر است و نزدیک خلیج فقط يك بارو هست که قصر و مزغل و برجهای بسیار دارد و هم بطرف دریا و خشکی در بسیار دارد و اطراف آن کلیسای بسیار است گویند بارو سی در دارد و بعضی پنداشته اند که یکصد در کوچک و بزرگ دارد قسطنطنیه شهری

بد هواست که بادهای مختلف دارد و چون ما بین دریا های متعدد است که گفته ایم بدن را رطوبت دهد.

مسهودی گوید : بدوران یونانیان ومدتی ازدوران تسلط روم حکمت بسط و اوج داشت عالمان حرمت داشتند وحکیمان عزیز بودند ودر باره طبیعیات وجسم وعقل و نفس و علوم چها گانه یعنی ارثماطیعی که علم اعداد است و جو مطریقی که علم مساحت وهندسه است و استرنومی که علم نجوم است وموسیقی که علم ترکیب آهنگهاست نظریاتی ابراز میداشتند و بازار علوم رایج و قلمرو آن روشن و آثار آن نیرومند و بنای آن والابود تا وقتی دین نصاری در کشور روم رواج گرفت که آثار حکمت را محو کردند ورسوم آنها از میان بردند وراههای آنها کور کردند و آنچه را یونانیان عیان کرده بودند بظلمات کشاندند و مطالبی را که قدمای یونان توضیح داده بودند تغییر دادند .

و از جمله چیزهای مهم که من ترك کرده ام معرفت علم موسیقی است که موسیقی غذای روح و طرب انگیز و مشغول کننده است که جان از شنیدن آن بطرب آید و به ترکیبات آن راغب باشد. حکیمان از اهمیت موسیقی سخن آورده و گرانقدری آن را تایید کرده اند . اسکندر گوید: هر که نواها را بفهمد از سایر خوشیها بی نیاز شود فلاسفه گفته اند نغمه و آهنگ نمودار مدرکات عالی است که از دسترس منطق دور مانده و در قلمرو آن نبوده و کس بتوضیح آن قادر نبود و نفس آنها بصورت آهنگ بظهور آورده است و چون بظهور آورد از آن مسرور شد و طرب کرد و بدان عشق ورزید. حکما چهار وتر را در مقابل طبایع چهار گانه آورده اند . زیر در قبال صفرا دودانك در قبال خون وسه دانك در قبال بلغم و بزم در مقابل سود است وما از موسیقی و موسیقی گران ونغمه واقسام رقص و طرب ونواها ونسبت نواها واقسام موسیقی که اقوام مختلف یونان و روم و سریان و نبط وسند و هند و ایران و دیگر اقوام داشته اند و تناسب نواها و و ترها و

تناسب نفس با آهنگها و کیفیت پیدایش طرب و اقسام شادی و رفتن غم و زوال اندوه و علل طبیعی و نفسانی آن و مطالب مربوط باین مسائل از هر جهت بتفصیل در کتاب الزلف سخن آورده ایم و نیز از اخبار دلپسند و انواع موسیقی و سرگرمی این اقوام در کتاب اخبار الزمان و کتاب اوسط سخن گفته ایم و از تکرار در اینجا بی نیازیم که این کتابی بنهایت مختصر است و اگر مجالی بود شمه‌ای از آنرا در همین کتاب خواهیم گفت انشاء الله تعالی و اگر میسر نشد در کتابهای سابق خود همه چیز را بشرح و تفصیل گفته ایم.

آنکه پس از قسطنطنین بن هلانی پادشاه فیروزمند قسطنطنین بن قسطنطنین که پسر پادشاه سلف بود پادشاهی رسید پادشاهیست و چهار سال بود و کلیساهای بسیار ساخت و دین نصاری را قوت افزود آنکه للیانس برادر زاده قسطنطنین پادشاهی رسید و دین نصرانی را رها کرد و به بت پرستی باز گشت و به للیانس دیندار معرفی شد پیروان دین نصاری بعلت باز گشت وی از نصرانیت و تغییر رسوم آن باوی دشمنی داشتند و او را للیانس بزطاط داده اندوی بدوران پادشاهی شاپور پسر بابک بعراق حمله برد و تیری ناشناس بدور رسید و جان داد وی با سپاه بی‌شمار بعراق آمده بود و شاپور وسیله‌ای برای دفع او نداشت برای آنکه غافلگیر شده بود و از مقابله او بخیله پرداخت و قصه چنان شد که گفتیم و تیر ناشناس پرتاب شد مدت پادشاهی للیانس تا وقتی بمرد یکسال بود و بیشتر از این نیز گفته اندوی پادشاه سوم دوران رواج نصرانیت بود وقتی للیانس کشته شد شاهان و بطریقان و سپاهیان که با وی بودند بنالیدند و سوی بطریق یونیا نام که بنزد ایشان محترم و معتبر بود پناه بردند گویند وی دبیر پادشاه سابق بود و او پادشاهی رضایت نداد مگر آنکه همگی بدین نصاری باز کردند آنها نیز پذیرفتند و شاپور این جماعت را به تنگنا افکند و سپاهشان را محاصره کرد و یونیا با شاپور مکاتبه و صلح و اجتماع و گفتگو و مصاحبت داشت آنکه از هم جدا شدند و او سپاه نصرانی را ببرد و با شاپور مسالمت

کرد و بعوض خسارتهائی که بسرزمین او وارد آمده بود اموالی فرستاد با هدایائی از تحفه های روم . یونیا س دین نصاری را تایید کرد و بوضع سابق باز برد و عبادت ها و مجسمه ها را منع کرد و بت پرستی را مجازات اعدام داد . پادشاهیش یکسال بود .

آنکاه پس از او اوالس بیادشاهی رسید وی بر دین نصاری بود سپس از آن بگشت . وی در یکی از جنگها کشته شد و پادشاهیش تا وقتی کشته شد چهارده سال بود گویند در ایام وی اصحاب کهف چنانکه خداوند جل ثناوه خبر داده از خواب برخاستند و یکی را باپول بشهر فرستادند و این محل در شمال کشور روم است . مطلعان علم فلک را در قصه انحراف خورشید از کهف ایشان در حال طلوع و غروب با آنکه در شمالند گفتگوی بسیار است و خدای تعالی در کتاب خویش از این قصه خبر داده گوید «و خورشید را بینی که چون بر آید از غار ایشان منحرف باشد» تا آخر آیه و اینان از شهر افسیس کشور روم بودند .

آنکاه بعد از اوالس ، غراطیاس پانزده سال پادشاهی کرد و یکسال پس از پادشاهی او اجتماع نصرانیت شد که یکی از اجتماعات آنها بود و در باره روح القدس قرار نهائی دادند و مقدونس بطریق قسطنطنیه را بسوختند و این سنودس دوم بود . آنکاه پس از او تدوسیس بزرگ بیادشاهی رسید معنی تدوسیس در زبان ایشان «بخشش خدا» است وی دین نصرانی را قوت داد و احترام کرد و کلیساها ساخت وی از خاندان شاهی نبود و اصلا رومی نبود بلکه نژاد اشبان داشت که یکی از اقوام قدیم بوده اند که در شام و مصر و مغرب و اندلس پادشاهی داشته اند و کسان را در باره ایشان اختلاف است و اقدی در کتاب «فتوح الامصار» گوید که آغازشان از مردم اصفهان بوده و از انجا آمده اند بنابراین میباید ایشان از جانب ملوک طبقه اول ایران بوده باشند . عبدالله بن خرداد به نیز چنین گفته است و جمعی از اهل سیرت و اخبار نیز گفتار آنها را تایید کرده اند

ولی مشهورتر اینست که این قوم از فرزندان یافث بن نوح بوده‌اند و ملوک اندلس که لذریق عنوان داشته‌اند از ایشان بودند دربارہ دینشان نیز اختلاف است بعضی دیگر گفته‌اند که پیرو مذهب صابیان و دیگر بت پرستان بوده‌اند دربارہ نسبشان چنانچه گفتیم معروفتر اینست که از فرزندان یافث بن نوح بوده‌اند. مدت پادشاهی تدوسیس تا وقتی بمرد ده سال بود.

آنکاه پس از او ارقادیس چهارده سال پادشاهی کرد و پیرو دین نصرانی بود آنکاه پس از او پسرش تدوسیس کوچک پادشاه شد و این در شهر افسیس بود وی دوست اسقف را فراهم آورد و این اجتماع سوم بود که از پیش بگفته‌ایم و در این اجتماع نسطورس بطریق را لعن کردند و ما حکایت حیلہ ای که بطریق اسکندریہ در کار بطریق قسطنطنیہ کرد و قضیہ نسطورس که یوحنا ی معروف به راهب را تبعید کرد و قضیہ یدوقیا همسر پادشاه را تا تبعید نسطورس از قسطنطنیہ به انطاکیہ و از آنجا به صعید مصر همه را در کتاب اخبار الزمان آورده‌ایم. نصارای مشرقی به نسطورس انتساب دارند که پیروی او کردند و سخن او گفتند و ملکانیها این عنوان را از روی عیبجوئی و تحقیر بآنها دادند و گرنه مشرقیان را به حیره و دیگر نواحی شرق عباد می خواندند و دیگر نصارای مشرق انتساب به نسطورس را نمی پذیرند و خوش ندارند که آنها را نسطوری خطاب کنند. بر صوما مطران نصیبین رای مشرقیان را در بارہ ثالث یعنی اقامت سه گانه و جوهر واحد و کیفیت اتحاد لاهوت قدیم باناسوت جدید تایید کرد. پادشاهی تدوسیس کوچک تا وقتی بمرد چهل و دو سال بود آنکاه پس از او مرقیانوس پادشاهی یافت و پس از آن بلخاریا همسر مرقیانوس که ملکه بود پادشاه شد که قضیہ نصارای یعقوبی و اختلاف در بارہ سه اقنوم در ایام او بود و پادشاهی هفت سال بود. بیشتر یعقوبیان در عراق و تکریت و موصل و جزیره اقامت دارند و قبطیان حصر مصر بجز اندکی که ملکائیند و مردم نوبه و ارمنستان همه یعقوبی‌اند. مطران

یعقوبیان در تکریت ما بین موصل و بغداد اقامت داشت . در نزدیکی راس العین نیز مطرانی داشتند که بمرد و اکنون مطرانشان در ولایت حلب بشهر قنسرین و عواصم است رسم بوده که کرسی یعقوبیان بشهر انطاکیه باشد يك کرسی نیز بمصر دارند و خبرندارم که جز این دو کرسی مصر و انطاکیه داشته باشند.

آنگاه پس از مرقیانوس و زنش ، الیون کوچک پسر الیون بیادشاهی رسید و پادشاهیش شانزده شانزده سال بود در ایام او بسفره یعقوبی بطریق اسکندریه مطرود شد و ششصد و سی اسقف برای اینکار اجتماع کرد . در «تاریخ الروم» هست که شمار اجتماع کنندگان ششصد و شصت کس بود که در خلقدونیه فراهم شدند و این اجتماع نزد ملکانیان سنودس چهارم است اما یعقوبیان این سنودس را معتبر نمی شمارند و در باره سواری بطریق و شاگردش یعقوب برذعی که به مذهب سواری دعوت میکرد حکایتی جالب دارند . یعقوبیان باین یعقوب برذعی انتساب دارند و بنام وی معروف شده اند وی از اهل انطاکیه بود و برذعه یعنی روپوش چهار پایان میبافت از اینجهت بنام برذعی معروف شد. آنگاه پس از وی الیون کوچک پسر الیون یکسال پادشاهی کرد وی پیرو مذهب ملکانی بود آنگاه پس از او زینو که از ولایت ارمنیان بود پادشاه شد وی پیرو مذهب یعقوبی بود و پادشاهیش هفده سال بود و با کسانی که در پایتخت بر ضد او قیام کرده بودند جنگها داشت و فیروز شد. آنگاه پس از او نسطاس پادشاه شد وی نیز پیرو مذهب یعقوبی بود و شهر عموریه را بساخت و گنجهای و دفینه های بزرگ بدست آورد و پادشاهیش تا وقتی بمرد نوزده سال بود. آنگاه پس از وی یوسطاناس نه سال پادشاهی کرد آنگاه پس از وی یوسطانیاس سی و نه سال پادشاهی کرد و کلیسای بسیار ساخت و دین نصرانی را رواج داد و مذهب ملکانی را تایید کرد و کلیسای رها را که از عجایب جهان و از جمله معبدهای معروف است بساخت در این کلیسا دستمالی بود که بنظر نصاری سخت محترم بود که یسوع ناصری

وقتی از آب تممید برون شد خویشتن را با آن خشك کرده بود و این دستمال همچنان دست بدست میرفت تا در کلیسای رها قرار گرفت و در اینسال یعنی سال سیصدوسی و دو که خطر رومیان نمودار شد و رها را محاصره کردند مسلمانان این دستمال را برومیان دادند که از در صلح آمدند . رومیان وقتی این دستمال را میگرفتند سخت مسرور بودند .

آنکاه پس از او برادرزاده اش نوسطیس سیزده سال پادشاهی کرد وی بر مذهب ملکائی بود. آنکاه پس از وی طباریس چهار سال پادشاهی کرد و در ایام ملک خود اقسام لباس و ابزار و ظروف طلا و نقره و دیگر لوازم ملوک پدید آورد آنکاه پس از وی موریقس بیست سال پادشاهی کرد و خسرو پرویز را در مقابل بهرام چوبین یاری کرد و غافلگیر کشته شد و پرویز بانتقام اوسپاهی بروم فرستاد و چنانکه از پیش گفتیم جنگها در میانه رفت. آنکاه پس از وی فوقاس پادشاه شد و هشت سال پادشاهی کرد و او نیز کشته شد . سپس هرقل که پیش از آن بطریق یکی از جزایر بود پادشاه شد و بیت المقدس را تعمیر کرد ، این کار پس از آن بود که ایرانیان از شام عقب نشستند ، و کلیساها بساخت و هجرت پیمبر صلی اله وعلیه وسلم از مکه بمدینه شرفها اله تعالی بسال هفتم پادشاهی او رخ داد.

ذکر ملوک روم پس از ظهور اسلام

مسعودی گوید: در کتابهای تاریخ در باره مولد پیمبر صلی الله علیه وسلم و اینکه بدوران کدام يك از ملوک روم بود اختلافی دیده‌ام بعضی در باره مولد و هجرت وی همان گفته‌اند که ما پیش گفته‌ایم بعضی دیگر گفته‌اند مولد وی علیه الصلاة والسلام در ایام پادشاهی یوسطینوس اول بود که پادشاهی وی بیست و نه سال بود آنگاه یوسطینوس دوم پادشاه شد و شاهیست بیست سال بود آنگاه هرقل پسر یوسطینوس پادشاهی رسید و همو بود که دینارها و درهمهای هرقلی را سکه زد و پادشاهیست پانزده سال بود آنگاه پس از وی پسرش مورق بن هرقل پادشاهی رسید. آنچه در کتب زیج نجوم آمده و حسابگران نجوم طبق آن عمل میکنند و هم در تواریخ سلف و خلف ملوک روم هست اینست که هنگام ظهور اسلام و ایام ابوبکر و عمر هرقل پادشاه روم بوده‌است ولی این ترتیب در دیگر کتابهای تاریخ و اهل خبر و سیرت جز بندرت نیامده بلکه در تواریخ اهل سیرت آمده که هنگام هجرت پیمبر خدا صلی اله علیه وسلم پادشاه روم قیصر بن مورق بود. آنگاه پس از او قیصر بن قیصر پادشاه شد و این بروز کار ابوبکر صدیق رضی الله عنه بود.

آنگاه پس از او پسر قیصر پادشاهی رسید و این بروز کار خلافت عمر بن خطاب رضی الله عنه بود و سرداران اسلام چون ابو عبیده بن جراح و خالد بن ولید و نیزید بن ابی سفیان و دیگر سرداران اسلام که شام را گشودند با او جنگیدند و از شام بیرونش کردند

بروز کار خلافت عثمان بن عفان رضی اله عنه پادشاه روم مورق پسر هرقل بود پس از او در خلافت علی بن ابیطالب رضی اله عنه و روز کار معاویه بن ابی سفیان مورق پسر مورق پادشاهی روم داشت آنگاه پس از او قلفط بن مورق در بقیه روز کار معاویه پادشاهی داشت و میان او با معاویه مکاتبه و مصالحه بود و کسی که در میان رفت و آمد داشت فذاق رومی غلام معاویه بود. معاویه وقتی بجنک علی بن ابیطالب رضی اله عنه میرفت با پدر قلفط مورق بن مورق صلح کرده بود و او معاویه را پادشاهی بشارت داده و گفته بود که مسلمانان بر قتل خلیفه خود عثمان هم سخن میشوند آنگاه پادشاهی بمعاویه میرسد در آن هنگام معاویه از طرف عثمان حاکم شام بود و این حکایتی دراز است که در کتاب اوسط آورده ایم و گفته ایم که از علم مغیبات است که ملوک روم از اسلاف خویش بارت میبرند. پادشاهی قلفط پسر مورق در اواخر روز کار معاویه و روز کار یزید بن معاویه و روز کار معاویه بن یزید و روز کار مروان بن حکم و آغاز روز کار عبدالملک مروان بود.

آنگاه لاون بن قلفط در روز کار عبدالملک بن مروان پادشاهی رسید و پادشاه بعد از او جیرون بن لاون بروز کار ولید بن عبدالملک و بروز کار سلیمان بن عبدالملک و خلافت عمر بن عبدالعزیز بود آنگاه کار پادشاهی روم آشفته شد که قضیه مسلمة بن عبدالملک رخ داد و مسلمانان بخشکی و دریا بجنک ایشان برخاستند و رومیان یکی از غیر خاندان شاهی را که اهل مرعش بود و جرجیس نام داشت پادشاه خود کردند و پادشاهیش نوزده سال بود و کار پادشاهی روم همچنان آشفته بود تا قسطنطین بن ایون بروز کار خلافت ابوالعباس سفاح و ابو جعفر منصور برادرش پادشاهی کرد آنگاه پس از او قسطنطین بن ایوان پادشاه شد و چون سنش کم بود مادرش اریش شریک پادشاهی او شد و این بروز کار هارون الرشید بود آنگاه قسطنطین بن ایون بمرد و چشمان مادرش را میل کشیدند و حکایت آن دراز است پس از آن یعفور بن اسدراق پادشاهی روم رسید و ما بین او و رشید نامه ها رفت

رفت و رشید بجنک وی رفت و او کستاخی‌ای را که در یکی از نامه‌ها کرده بود جبران کرد و رشید از دیار اوباز گشت ولی باز پیمان بشکست و از اطاعت سرباز زد و چون رشید در رقه بیمار بود قضیه را از او مکتوم داشتند. ابوالعتاهیه درباره اطاعت تقفور و اموال و هدیه و باج که برای رشید فرستاد گوید:

«ای پیشوای هدایت توبه‌دین توجه داری و هر طالب آبی را سیراب می‌کنی. تو را دو نام است که از رشاد و هدایت مایه دارد و توئی که رشید و مهدی نام داری. وقتی به چیزی خشم گیری سزاوار خشم باشد و اگر از چیزی خشنود شوی مردم از آن خشنود شوند. در شرق و غرب برای ما دست بزرگواری گشوده‌ای تو شرقی را بی‌نیاز کردی و غربی را بی‌نیاز کردی و روی زمین از بخشش تو پوشیده شد تو امیر مؤمنان و جوانمرد و پرهیزکاری و از نیکوکاری آنچه پیچیده بود گشودی خدا خواسته که ملک هارون برای اوصافی باشد و اراده خدا در میان خلق اجرا شده است دنیا بخرسندی دوستی هارون میجوید و تقفور باجگزار هارون شده است، و چون هارون از بیماری شفا یافت کس جرئت نداشت او را از پیمان شکنی تقفور خبردار کند و یکی از شاعران بحضور وی رسید و گفت:

«پیمانی که تقفور داده بود شکست و چرخ فنا بر او همی‌گردد. امیرالمومنین مرده! که خدا فتحی بزرگ بتوعطا کرد فتحی که بر فتحهای دیگر افزوده میشود و در اثنای آن درفش منصور تو پیشاپیش ما میرود. مردم بهمدیگر مرده دادند که پیام و بشارت پیمان شکنی او رسید و امیدوارند که از یمن تو در جنگی که مایه شفای جانهاست و عواقب آن معلوم است تسریع شود. ای تقفور تو تصور کرده‌ای پیشوا از تو دور است که پیمان شکسته‌ای حقاً نادان و مغروری. راستی وقتی پیمان شکستی پنداشتی رهائی توانی داشت! مادرت عزایت بدارد آنچه پنداشته‌ای

خطا و فریب است که دیارت نزدیک باشد یا محلت دور باشد پیشوا بدرهم کوفتن
 نو توانانست اگر هم ماغافل باشیم پیشوا از چیزی که آنرا بادوراندیشی راه میبرد
 و میگرداند، غافل نیست شاهی که شخصاً برای جهاد آماده است دشمنش همیشه
 بدست او مقهور است ای که بکوشش خود خشنودی خدا میطلبی و هیچ خاطری
 از خدا نهان نیست کسی که با پیشوای خود نادرستی کند نصیحت سودش ندهد اما
 نصیحت نصیحتگرانش مایه سپاس است خیرخواهی پیشوا بر همه مردم واجب است
 و برای خیرخواه، جبران گناه و مایه سرفرازیست.

و این قصیده‌ای دراز است و چون بخواند رشید گفت راستی چنین کرده
 است و بدانست که وزیران تدبیر کرده‌اند و آماده شد و سوی او حمله برد و نزدیک
 هر قله فرود آمد و این بسال یکصد و نود بود.

ابو عمیر عدی بن احمد بن عبدالباقی از دی برای من نقل کرد که رشید وقتی
 میخواست بنزدیک قلعه هر قله فرود آید مردم دربندها و از جمله دوشیخ دربندهای
 شام مخلد بن حسین و ابواسحاق فزاری مؤلف کتاب السیر همراه وی بودند. رشید
 با مخلد بن حسین خلوت کرد و گفت «درباره فرود آمدن ما بنزد این قلعه چه میگوئی؟»
 گفت «این نخستین قلعه رومی است که با آن روبرو میشوی و در کمال قوت و
 استحکام است که اگر فرود آئی و خدا فتح آن آسان کند پس از آن گشودن هیچ
 قلعه مشکل نباشد» او را مرخص کرد آنگاه ابواسحاق فزاری را بخواند و با
 او همان گفت که با مخلد گفته بود و او گفت «ای امیر مومنان این قلعه ایست که
 رومیان در گلوگاه دربندها ساخته و آنرا یکی از دربندهای خود کرده‌اند و مردم
 آن سکونت ندارند اگر آنرا بکشائی غنیمتی در آن نیست که بهمه مسلمانان
 و اگر گشودن آن میسر نشود خلاف تدبیر است. رأی من اینست که امیر
 مومنان جانب یکی از شهرهای بزرگ روم عزیمت کند که اگر مفتوح شود غنایم
 آن بهمه مسلمانان رسد و اگر میسر نشود معذور باشیم» رشید گفتار مخلد را پسندید

و بنزدیک هر قلعه فرود آمد و نوزده روز اطراف آن جنگ انداخت که مردم بسیار از مسلمانان کشته شد و توشه و علوفه نماند و رشید سخت دلتنگ شد و ابواسحاق فزاری را احضار کرد و گفت «ای ابراهیم می بینی که مسلمانان را چه رسیده اکنون رای تو چیست؟» گفت «ای امیر مؤمنان من از همین می ترسیدم و از پیش گفتم و نظر داشتم که کوشش و جنگ مسلمانان پای قلعه دیگر باشد اما اکنون که آغاز کرده ایم از اینجا نمیتوان رفت که مایه نقص ملک و وهن دین و تحریص مردم قلعه های دیگر بمقاومت و ثبات در قبال مسلمانان خواهد شد ولی ای امیر مؤمنان رای من اینست که بفرمائی در سپاه بانک زنند که امیر مؤمنان پای این قلعه خواهد ماند تا خدا عزوجل آنها را بر مسلمانان بگشاید و بفرمائی تا چوب ببرند و سنگ فراهم کنند و شهری در مقابل این قلعه بسازند تا خدا عزوجل آنها را بگشاید و هیچیک از افراد سپاه جز این نداند که سر اقامت داریم که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود «جنگ خدعه است» و این جنگ حيله است نه جنگ شمشیر» رشید هماندم بفرمود تا بانک زدند و سنگ فراهم آمد و چوب از درختها بریده شد و مردم بنائی آغاز کردند و چون قلعگیان این بدیدند شبانه فرار آغاز کردند و با ریسمانها فرود میامدند.

در روایت ابی عمیر بن عبدالباقی مطالب دیگر نیز هست از جمله قصه دختری که رشید از این قلعه اسیر گرفت و دختر بطریق آنجا بود و حسن و جمالی داشت و نماینده رشید ضمن فروش غنائم پیوسته قیمت او را بیفزود و چندان بالا برد تا برای رشید بخرید و کنیز در دل وی جا گرفت و در حدود رافقه بفاصله چند میل از راه بالس قلعه ای برای وی بساخت و نام آنها را بتقلید هر قلعه دیار روم، هر قلعه کرد و این حکایت، دراز است که تفصیل آنها در کتاب اوسط آورده ایم. این قلعه تا کنون بجاست و خرابه های آن معروف به هر قلعه است. ابوبکر محمد بن حسین بن درید برای ما نقل کرد و گفت که ابوالعینا برای من نقل کرد و گفت که

شبیل ترجمان برای من نقل کرد و گفت: هنگامی که رشید به نزدیک هرقله فرود آمد و آنرا بگشود من با وی بودم و سنگی آنجا منصوب بود که نوشته یونانی داشت من مشغول ترجمه آن شدم، رشید مرا مینگریست و من نمیدانستم و ترجمه چنین بود.

«بسم الله الرحمن الرحيم ای آدمیزاد فرصت را همینکه بدست آمد غنیمت شمار و امور را بصاحب آن واگذار و فرط خوشحالی ترا بگناه و اندارد و غم روزی را که نیامده بخود تحمیل مکن که اگر از زندگی و بقیه عمر تو باشد خدا آنروز روزی ترا برساند و بجمع مال مفرور مباش چه بسیار کس که دیدم مال برای شوهر زن خود میاندوخت و چه بسیار کس که خویشتن به مضیقه داشت و برای خزانه دیگران صرفه جوئی میکرد» و تاریخ این نوشته در آن روز بیشتر از دو هزار سال بود.

دروازه هرقله مشرف بريك دره است و خندقی بدور آنست. جمعی از مصلحان و دربارندگان نشینها گفته اند که وقتی کار محاصره بر مردم هرقله سخت شد و از پیکار سنگ و تیر و آتش بجان آمدند دروازه را بگشودند و مسلمانان نيك نگریستند ناگاه یکی از مردم آنجا که مردی خوش تن و توش بود با سلاح کامل برون شد و بانك زد «ای مردم عرب مقابله شما با ما بدر از کشیده است اکنون ده تا بیست مرد از شما به ماوردی من بیاید» و هیچکس سوی او نرفت که منتظر اجازه رشید بودند و او خواب بود و رومی بقلعه باز گشت. چون رشید بیدار شد و قضیه را بدو خبر دادند تاسف خورد و خدمه را املات کرد که چرا بیدارش نکرده اند بدو گفتند «ای امیر مؤمنان اینکه امروز کس سوی او نرفت طمع و غرور و جرئت او را زیاد خواهد کرد که فردا نیز بدعوت ماورد برون آید و همان سخن بگوید آنشب بر رشید دراز شد و صبحگاهان بحال انتظار بود که دروازه گشوده شد و همان سوار برون آمد و سخن خود را تکرار کرد رشید گفت «هماورد او کیست؟»

بیشتر سرداران داوطلب شدند، میخواست یکی از آنها را بفرستد که اهل دربندها و سربازان داوطلب بر درخیمه بفقان آمدند و بمضیشان اجازه حضور یافتند مخلص بن حسین و ابراهیم فزاری در مجلس رشید بودند، چون بیامدند گفتند «ای امیر مؤمنان سرداران تو بشجاعت و دلیری و نام آوری و جنگاوری شهره اند اگر یکیشان برود و این کافر را بکشد کار مهمی نخواهد بود و اگر کافر او را بکشد برای سپاه مانگی بزرگ و رخنه ای پوشش ناپذیر خواهد بود ما جزو عامه ایم و هیچیک نام آور نیستیم اگر امیر مؤمنان یکی از ما را برای هموردی او انتخاب کند مناسبتر است.» رشید رای ایشان را پسندید. مخلص و ابراهیم گفتند «ای امیر مؤمنان راست میگویند» آنها نیز یکی از خودشان اشاره کردند که ابن جزری نام داشت و به دربندها معروف و بجنگاوری موصوف بود. رشید بدو گفت «بجنگ او میروی؟» گفت «آری و از خدا بر ضد او یاری میخواهم» گفت «اسب و شمشیر و نیزه و سپر بدو بدهید» گفت ای امیر مؤمنان من باسب خودم بیشتر اعتماد دارم و نیزه خودم بدستم آشناتر و استوارتر است ولی شمشیر و سپر را بر میدارم» پس سلاح بتن کرد و رشید او را نزدیک خواند و دعا کرد و بیست تن از سربازان داوطلب با او روان شدند و چون بدره سر ازیر شدند کافر یکایک آنها را شمر دو گفت «شرط ما بیست نفر بود و شما یک مرد بیشتر آورده اید ولی مهم نیست» بانک بر او زدند که فقط یکی از ما با تو مقابله خواهد کرد. و چون ابن جزری از جمع جدا شد کافر او را نیک نظر کرد در اینحال بیشتر رومیان از قلعه رفیق خودشان رامینگریستند رومی بدو گفت «اگر چیزی بپرسم راست جواب میدهی؟» گفت «آری» گفت ترا بخدا ابن جزری نیستی؟» گفت «بخدا اچرا، آیا همشان تو نیستی؟» گفت «چرا هستی» آنگاه پیکار آغاز کردند و حمله ها بردند و کارشان بدر از ازا کشید و نزدیک بود اسبها ازیر پایشان از رفتار بماند و هیچیک بحریف خود خراشی نزده بود. آنگاه نیزه ها بیفکندند این بطرف یارانش و او بطرف قلعه، و شمشیر کشیدند و جنگ سخت شد و اسبها

از رفتار بهمانند ابن جزری ضربتی برومی میزد که پنداشت کارگر میشود و او ضربت را دفع میکرد که سپر او آهن بود و صدائی ناهنجار از آن برمیخاست. رومی نیز ضربتی بدو حواله میداد و شمشیرش فرو میشد که سپر ابن جزری سپر تبتی بود و کافر بیم داشت شمشیرش فرو رود و کند شود. چون از همدیگر نومید شدند ابن جزری گریزان شد و رشید و مسلمانان از گریز او سخت غم زده شدند و مشرکان از قلعه همه کردند ولی ابن جزری حيله کرده بود. کافر بدنبال او دوید و نزدیک شد و چون ابن جزری او را بدسترس خود دید کمندی بسویش افکند و از زمین بزیرش کشید و بدو حمله برد و هنوز پیکرش بزمین نرسیده بود که سرش جدا شد و مسلمانان تکبیر گفتند و مشرکان شکسته شدند و بطرف در دویدند که آنرا بیندند. خبر برشید رسید و سرداران بانك زد که در سنك منجنیقها آتش بگذارند که قوم دفع آن نتوانند کرد. مسلمانان بطرف دروازه شتافتند و بزور شمشیر وارد شدند. گویند که اهل قلعه امان خواستند و امان یافتند و اینکه گویند بجننگ گشوده شد از قول کسانی که گویند بصلح گشوده شد معروفتر است شاعر فرزانه ابونواس در این باب گوید:

«هر قلعه وقتی دید که پیکرها بانفت

«و آتش فرو میریزد، فرو افتاد. گفتی

«آتشهای مایه لوی قلعه آنها

«همانند مشعلها بر بساط گازران بود»

و این سخنی سست است اما در آنوقت از جهت معنی گرانقدر بود و گوینده آن جایزه بزرگ گرفت. باین جزری نیز اموال بسیار بخشیدند و او را سردار کردند و خلعت دادند اما هیچیک را نپذیرفت و گفت که او را معاف بدارند و بهمان حال واگذارند. ابوالعتاهیه شاعر در این باب گوید:

«بدانید که هر قلعه از مهابت پادشاهی که توفیق

«صواب دارد صلاهی ویرانی داد
 «هارون با مرک تهدید میکرد و با سلاح برنده
 «بیم میداد و درفش‌ها که قرین ظفر بود
 «چون ابرها همی گذشت، ای امیر مؤمنان
 «فیروزشدهی سلامت باش و ترا به غنیمت و
 «باز گشت مژده باد.»

رشید از آن پس با این نقفور حکایت‌های بسیار داشت که شرح آنرا در کتاب
 اوسط آورده‌ایم با قصه اینکه یحیی بن شخیر را فرستاد و گفت بنزد نقفور خود
 را بگری بزند و قصه نقفور و اینکه به بطریقان خود گفت رشید این شخص را
 برای گری بازی فرستاده است و قصه ابن شخیر که وقتی خزائن را بدو نشان دادند
 دینار و در همی خواست که تصویر سپاه بر آن باشد و موضوع نقفور که بعداً
 باطاعت رشید آمد و تعهد وی که رشید هر جا بود از آب عین‌العشیره که همان
 چشمه بر بدون است برای او بفرستند که ابی در کمال صافی و سبکی است و
 مطالب دیگر که برعایت اختصار از ذکر آن خود درای کردیم.

آنگاه پس از نقفور استبراق پسر نقفور پسر استبراق در ایام محمد امین
 بیادشاهی رسید و همچنان پادشاه بود تا قسطنطنین پسر قلفط بیادشاهی دست یافت
 و بیادشاهی این قسطنطنین در ایام مأمون بود.

آنگاه پس از وی توفیل بیادشاهی رسید و این در خلافت معتصم بود .
 قسطنطنین بود که زبطره را بگشود و المتعصم بالله بچنگ وی رفت و عموریه
 را بگشود که خبر آنرا در همین کتاب ضمن اخبار معتصم خواهیم آورد انشاء الله
 تعالی . آنگاه پس از وی میخائیل بن توفیل پادشاه شد و این در ایام خلافت
 واثق و متوکل و منتصرو مستعین بود آنگاه میان رومیان در باره پادشاهی خلاف
 افتاد و توفیل پسر میخائیل پسر توفیل را پادشاه خویش کردند آنگاه بسیل قطلبی

که از خاندان شاهی نبود پادشاهی رسید و پادشاهی او بروز کار معتز و مهتدی و قسمتی از خلافت معتمد بود. آنگاه پس از او پسرش الیون پسر بسیل در بقیه روزگار معتمد و آغاز روزگار معتضد پادشاهی کرد و چون او بمرد پسرش اسکندر روش را پادشاه کردند ولی رفتار او را نپسندیدند و خلعتش کردند و برادر اولوی پسر الیون پسر بسیل صقلی را پادشاه کردند و پادشاهی او در بقیه روزگار معتضد و روزگار مکتفی و آغاز روزگار مقتدر بود و چون او بمرد پسر کوچکی بجای گذاشت که قسطنطین نام داشت و ارمنوس بطریق دریا و سپهسالارش در پادشاهی او شریک شد و دختر خویش را بزنی به قسطنطین خردسال داد و این در بقیه روزگار مقتدر و روزگار قاهر و راضی و متقی بود و تا کنون یعنی بسال سیصد و سی و دو که روزگار خلافت ابواسحاق المتقی بالله پسر مقتدر است دوام دارد.

اکنون روم سه شاه دارد که بزرگتر از همه و مدبر امور ارمنوس مستبد است و دومی قسطنطین پسر لوی پسر الیون پسر بسیل است و شاه سوم پسر ارمنوس است که بعنوان شاه خطاب میشود و نامش اسطفنوس است و ارمنوس پسر دیگر خود را صاحب کرسی قسطنطنیه کرده که بطریق اکبر است و دین خویش را از او میگیرند. این پسر را از پیش اخته کرده و بکلیسا تقرب داده بود. کار روم در وقت حاضر بدست پادشاهان مذکور است.

مسعودی گوید: اخبار ملوک روم به ترتیبی که گفتیم بدینجا ختم میشود و خدا بهتر داند که بروزگار آینده کارشان چگونه خواهد بود. از این قرار سالهای ملوک مسیحی روم از قسطنطین پسر هلانی که چنانکه گفتیم مروج دین نصاری بود تا زمان حاضر پانصد و هفت سال بوده است و تعداد ملوکشان آنچه مورد اتفاق است از قسطنطین تا وقت حاضر چهل و یک پادشاه است و پسر ارمنوس را بشمار نیاورده اند. فقط قسطنطین و ارمنوس که در وقت حاضر دو پادشاه رومند بحساب آمده اند. اگر پسر ارمنوس را نیز باین شمار بیاریم

تعداد ملوک روم از آغاز رواج نصرانیت یعنی از قسطنطنین پسر هلانی در مدت مذکور چهل و دو پادشاه میشود. گروهی از علاقمندان اخبار جهان بر این رفته اند که از هبوط آدم علیه السلام تا وقت حاضر یعنی سال ۳۳۲ ، شش هزار و دو است و پنجاه و هفت سال است . بعدها در همین کتاب مختصری از تاریخ سالهای جهان و پیمبران و ملوک را در بابی که خاص آن خواهیم داشت یاد خواهیم کرد انشاء الله تعالی .

ذکر مصر و اخبار آن و نیل و عجایب آن و ذکر ملک مصر و دیگر مطالب مربوط باین باب

مسهودی گوید: خداوند جل ثناؤه مصر را در چند جا از کتاب خود یاد کرده و او عزوجل فرموده است «وآنکه از مصر او را خرید گفت» و فرموده «اگر خدا خواهد ایمن وارد مصر شوید» و او تعالی فرموده «بمصر در آید که آنچه را خواستید خواهید داشت» و او تعالی فرمود «و بعضی زنان شهر گفتند زن عزیز غلامش را بخود میخواند»

یکی از حکما بوصف مصر میگوید «سه ماه مروارید سپید است و سه ماه مشك سیاه است و سه ماه زمرد سبز است و سه ماه شمش طلای سرخ است اما مروارید سپید از اینروست که در ماه ایب که تموز است و مسری که آب است و قوت که ایلول است مصر را آب بگیرد و دنیا سفید بنظر آید و آبادیهای آن بر تپه ها و بلندیها همانند ستارگان دیده شود که آب از هر سو آنرا پیر گرفته باشد و جز در قایق از جایی بجائی راه نباشد اما مشك سیاه برای اینست که در ماه بابه که تشرین اول است و هاتور که تشرین دوم است و کیهک که کانون اول است آب پس نشیند و بزمین فرو رود و زمین سیاه نماید و کشتها نمودار باشد و زمین بوهای دل انگیز همانند بوی مشك پرا کند اما زمرد سبز برای آنکه در ماه طوبه که کانون دوم است و امشیر که شباط است و برمهات که اذار است زمین رونق گیرد و گیاه و علف آن فراوان شود و چون زمرد سبز باشد اما شمش سرخ برای

آنکه در ماه برجوده که نیشان است و بسنش که ایاراست و بژونه که حزیران است کشتزار سپید شود و علف گل کند که به نمود و سود چون شمش طلا باشد. در جای دیگر از همین کتاب این ماهها را بسریانی و عربی و فارسی با نام هر ماه یاد میکنیم ولی همه این مطالب را در کتاب اوسط آورده ایم. دیگری بوصف مصر گفته «نیل آن عجب است و خاکش طلاست و ملک آن متعلق بکسی است که بر باید و مال آن مرغوب است و مردمش سرو صدا میکنند و طاعتشان از روی ترس است و صلحشان بافتنه قرین است و جنگشان سخت است و این سرزمین متعلق بکسی است که غالب شود»

رود نیل از رودهای معتبر و مهم است که از بهشت برون میشود زیرا در شریعت خبر هست که نیل و سیحان و جیحان و فرات از بهشت میاید. سیحان رود اذنه ساحل شام است و بدریای روم میریزد و سرچشمه آن در سه منزلی ملطیه است و مجرای آن در دیار روم است و مسلمانان فقط شهر اذنه را که مابین طرسوس و مصیصه است بر ساحل آن دارند. جیحان از چشمه های معروف بجیحان در سه منزلی مرعش سرچشمه میگیرد و بدریای روم میریزد و مسلمانان بر ساحل آن جز مصیصه و کفرییا ندارند و رود از میان این دو شهر میگذرد. درباره فرات و نیل و سرچشمه و طول و مجری و مصب هر دو رود و اینکه از بهشت برون میشود و هم از دجله و دیگر رودهای بزرگ معروف سابقاً در همین کتاب سخن داشته ایم.

عربان درباره نیل گویند وقتی طغیان کند رودها و چشمه ها و چاهها فرورود و چون فرو رود آب رودها و چشمه ها و چاهها بر آید پس طغیان نیل از فرورفتن آن و فرو رفتن آن از طغیان نیل است بصری گویند: «وقتی نیل طغیان کند همه رودها در زمین پهناور فرو میرود»

هندوان گویند طغیان و کاهش آب نیل از سیلاب است و این را از توالی باد و طوفان و فزونی باران و کثرت ابرها تشخیص میدهیم. رومیان گویند «آب نیل هرگز

زیاد نشود و نقصان نیاید بلکه فزونی و کاهش آن از چشمه‌های فراوان و مکرر است « قبطیان گویند زیادت و نقصان نیل از چشمه‌های ساحل آنست و هر که مسافرت کند و بقسمتهای بالای نیل برسد تواند دید، و هم گفته‌اند که هرگز آب نیل فزون نشود بلکه طغیان آن از باد شمال است که چون مکرر وزد آب رانگهدارد و روی زمین جاری شود. و ما اختلاف کسان را از سلف و خلف در باره نیل و طغیان آن بادیگر روده‌های بزرگ و دریاها و دریاچه‌ها با شرح و تفصیل در فن دوم کتاب اخبار الزمان آورده‌ایم و در اینجا بتکرار آن نیاز نیست.

مصر از نواحی مهم و ولایتهای معتبر است خداوند تعالی بحکایت گفتار فرعون فرموده «مکر ملک مصر و این نهرها که زیر پای من جاری است از من نیست مگر نمی‌بینید» و هم او عزوجل بحکایت گفتار یوسف علیه السلام فرموده «مرا خزانهدار این سرزمین کن که امینم و دانا» که مقصود مصر بود. از همه روده‌های دنیا تنها نیل مصر که بزرگ و دریا مانند است دریا خوانده میشود و ما خبر کوه قمر را که آغاز نیل از آنجاست و اینکه اثر ماه هنگام بدر و محاق و روشنی و تیرگی در زیادت و نقصان آن نمودار است در کتابهای سابق خود آورده‌ایم.

از زید بن اسلم آورده‌اند که گفتار خدای تعالی که فرماید « فان لم یصبها و ابل فطل » مربوط بدیار مصر است که اگر باران تند نیارد کشت آن نکو شود و اگر باران بیارد ضعیف شود و یکی از شاعران بوصف مصر و نیل گوید:

« اما مصر کار مصر عجیب است و نیل آن از جنوب جریان دارد.»

آنجا مصر یعنی شهر و دیار است و نام آن نیز مصر است و دیگر شهرها را بتقلید نام آن مصر گفته‌اند. بنظر علمای بصره کلمه مصر عام از نام خاص مصر مایه دارد عمرو بن معدی کرب گوید:

« و نیل بامد پر آب شده و باد صبا بر آن وزیده و جریان یافته است. »
مسعودی گوید: تنفس و طغیان نیل از نیمه ماه بوونه که حزیران است

آغاز میشود و در ماه ایب که تموز است و مسری که آب است ادامه دارد و اگر آب زیاد باشد در همه ماه توت که ایلول است دوام دارد و اگر طغیان نیل به شانزده ذراع باشد خراج سلطان تمام باشد و مردم حاصل بردارند ولی يك چهارم ولایت تشنه باشد و برای حیوانات زیان آور است که چراگاه و علف نیست و بهترین طغیانها که برای همه ولایت سودمند است هفده ذراع است که ولایت را کفایت کند و همه زمینها سیراب شود و اگر از هفده ذراع بگذرد و بهیجده ذراع و بیشتر رسد يك چهارم سرزمین مصر دریا مانند شود و این، بعضی املاک را زیان رساند بعلت زیر آب رفتن که گفتیم و جهات دیگر و چون طغیان به هیجده ذراع رسد وقتی برود در مصر و با شود و خدا کثر طغیانها همان هیجده باشد یکبار نیز بسال نود و نه در خلافت عمر بن عبدالعزیز طغیان به نوزده ذراع رسید. طول ذراع در محاسبه طغیان نیل تا دوازده ذراع، بیست و دو انگشت است و چون از دوازده ذراع بالا افتاد بیست و چهار انگشت است. حداقل آبی که ممکنست روی مقیاس نیل باشد سه ذراع است و سالی که چنین باشد کم آبیست ذراع سیزدهم و چهاردهم را منکر و نکیر گویند و اگر آب باین مقدار طغیان کند مردم مصر از کم آبی فغان کنند و اگر آب از این حد بگذرد یعنی ذراع سیزدهم و چهاردهم و نیمی از ذراع پانزدهم بالا رود مردم مصر از کم آبی شکایت کنند و همه ولایت خسارت بیند مگر آنکه خدا عز و جل اجازه دهد و آب فزونی گیرد و اگر پانزده کامل شود و بشانزده رسد برای بعضی مردم سودمند باشد و آنسال از کم آبی شکایت نباشد ولی مایه نقص خراج سلطان شود. ترعه های مهم که در املاک مصر هست چهار است و نام آن چنین است ترعه ذنب التمساح، ترعه بلقینه، خلیج سردوس و خلیج ذات الساحل و اگر آب فراوان باشد این ترعه ها را در عید صلیب که چهاردهم ماه توت یعنی ایلول است باز کنند قصه نام گزاری این روز را که عید صلیب نام گرفته سابقاً در همین کتاب آورده ایم. نبیند

شیرازی را از آب ماه طوبه که کانون دوم است بعد از عید غطاس که دهم طوبه است فراهم کنند که در این وقت آب نیل از همه وقت دیگر صاف تر باشد و مردم نیل در آن موقع از صافی آب نیل بیالند و هم در این وقت مردم تنیس و دمیاط و تونه و دیگر دهکده های اطراف دریاچه آب ذخیره کنند .

شب غطاس بنزد مردم مصر اهمیت بسیار دارد که مردم آن شب خواب نکنند. شب غطاس شب یازدهم ماه طوبه و ششم کانون دوم است . من بسال سیصد و سی شب غطاس را در مصر بودم و اخشید محمد بن طغج در قصر خود معروف به مختاره در جزیره نیل بود که نیل با طرف آن احاطه دارد و فرموده بود تا در سمت جزیره و سمت فسطاط دو هزار مشعل افروخته بودند بجز مشعلها و شمع ها که مردم مصر روشن کرده بودند . در آن شب صدها هزار کس از مسلمانان و نصاری بر نیل و اطراف آن حضور داشتند بعضی در قایقها بودند بعضی دیگر در خانه های نزدیک نیل جا داشتند و بعضی دیگر روی نهرها بودند و کس از حضور کس باك نداشت هر چه ممکن بود از خوردنی و نوشیدنی و لباس و زرینه و سیمینه و جواهر و لوازم سر گرمی و بزن و بکوب همراه داشتند و این بهترین شبهای مصر است که همه خوشی میکنند و درها را نمی بندند و بیشتر کسان در آب نیل فرو میروند و پندارند این وسیله اجتناب از بیماری و آسودگی از دردهاست .

مسهودی گوید: اما در خصوص مقیاسهایی که در مصر برای شناخت فزونی و کاهش نیل نهاده اند از جمعی از مطلعان شنیده ام که میگفتند یوسف پیمبر صلی الله علیه وسلم وقتی اهرام را بساخت مقیاسی برای شناخت فزونی و کاهش نیل ترتیب داد که در منف بود که آنروز فسطاط نبود . دلو که ملکه پیر نیز مقیاسی در اقصای سعید و مقیاس دیگری به شهر اخمیم نهاد این مقیاسهایی است که پیش از اسلام نهاده اند آنگاه اسلام بیامد و مصر گشوده شد و فزونی و کاهش نیل را بهمین مقیاس ها که گفتیم میشناختند تا عبدالعزیز بن مروان ولایت مصر

یافت و مقیاسی در حلوان ترتیب داد که بر مبنای ذراع کوتاه بود. و حلوان بالای فسطاط است. آنگاه اسامه بن زید تنوخی در جزیره موسوم به جزیره صناعت مقیاسی نهاد و این جزیره مابین فسطاط و جزیره است و از فسطاط بر پل بدانجا روند و از آنجا بر پل دیگر به جزیره روند که بر سمت غربی است و فسطاط بر سمت شرقی است و این مقیاس که اسامه بن زید تنوخی نهاد بیشتر از همه بکار می‌رود و آنرا بروز کار سلیمان بن عبدالملک بن مروان نهاده‌اند. و همانست که در وقت حاضر یعنی بسال سیصد و سی و دو نیز بکار می‌رود. سابقاً با مقیاس منف نیز اندازه می‌گرفتند سپس بکار بردن آن متروک شد و مقیاس جزیره که در ایام سلیمان بن عبدالملک ترتیب داده شده بود معمول شد در این جزیره مقیاس دیگری هست که احمد بن طولون ترتیب داده و هنگام فزونی آب و وزیدن بادهای و اختلاف جهت باد و بسیاری موج آنرا بکار می‌برند. سابقاً زمین مصر از آباد و غیر آباد از شائزده ذراع فزونی آب سیراب میشد که بندها استوار کرده و پلها ساخته بودند و خلیج‌ها را لاروبی می‌کردند. در مصر هفت خلیج بود که خلیج اسکندریه و خلیج مسخا و خلیج دمیاط و خلیج فیوم و خلیج سردوس و خلیج منهی بود.

و مصر بطوریکه مطلعان گویند از همه جا باغ بیشتر داشت زیرا بدو ساحل نیل از اول تا به آخر از اسوان تا رشید باغستان بود و چون فزونی آب به نوزده ذراع می‌رسید آب وارد خلیج منهی و خلیج فیوم و خلیج سردوس و خلیج سخا میشد خلیج سردوس را دشمن خداها مان برای فرعون حفر کرد و چون حفر آنرا آغاز کرد مردم دهکده‌ها آمدند و تقاضا کردند که خلیج را از مجاور دهکده آنها عبور دهد و هر چه بخواهد مال باو بدهند. بدین ترتیب کار می‌کرد تا مال فراوان بنزد او فراهم شد و همه را بنزد فرعون برد و چون مال را پیش او نهاد و درباره آن سؤال کرد، کیفیت حال را باو خبر داد فرعون گفت «آقا باید نسبت

به بندگان خود مهربان باشد و با آنها نیکی کند و بمالشان چشم نداشته باشد و شایسته ماست که با بندگان خود چنین رفتار کنیم بنابراین هر چه از مردم هر دهکده گرفته‌ای بآنها پس بده، هاما نیز چنین کرد و هر چه از مردم هر دهکده گرفته بود بآنها پس داد. از این رود در خلیج‌های مصر هیچیک از خلیج سردوس پر پیچ و خم تر نیست. خلیج فیوم و خلیج منهی را یوسف بن یعقوب صلی الله علیهما وسلم حفر کرده زیرا وقتی ریان بن ولید پادشاه مصر گاوها و خوشه‌ها را بخواب دید و یوسف علیه السلام آنرا تعبیر کرد وی را بر قلمرو خویش در سرزمین مصر حکومت داد و خدا ضمن خبر پیامبر خویش یوسف از این قصه خبر داده که از گفته یوسف فرماید «مرا خزانهدار این سرزمین کن که امینم و دانا».

مسعودی گوید: پیروان شرایع درباره روابط مؤمنان و فاسقان اختلاف کرده‌اند بعضی از آنها گفته‌اند که پادشاه مؤمن بود و گرنه یوسف نمیتوانست بیاری کفار بر خیزد و در کار امر و نهی آنها دخالت کند بعضی دیگر گفته‌اند که این باقتضای وقت و مصلحت کار جایز بوده است و ما گفته‌هر دو گروه را در کتاب «المقالات فی اصول الدیانات» آورده‌ایم.

اما اخبار فیوم که از صعید مصر است با خلیج‌های آن از مرتفع و مطاطی و مطاطی مطاطی (و این تعبیر مردم مصر است و از مطاطی فرورفته را منظور دارند و مطاطی مطاطی بسیار فرورفته باشد) و چگونگی کار یوسف که زمین آنجا را که گودالی بود و مخزن آب صعید بود و آب همه اطراف آنرا گرفته بود، آباد کرد همه را در کتاب اوسط آورده‌ایم و از تکرار آن در این کتاب بی‌نیازیم و هم در آنجا علت تسمیه فیوم را به فیوم که بمعنی الف‌فیوم یعنی هزار روز بوده و حکایت یوسف را با وزیران که بدو حسد میبردند یاد کرده‌ایم.

بطوریکه مطلقان و علاقمندان اخبار جهان پنداشته‌اند آب نیل اراضی مصر را گرفته بود و از دیار صعید تا سفلی آن سرزمین و محل فسطاط کنونی

همه جا آب گسترده بود و آغاز آن از محل معروف به جنادل مابین اسوان و حبشه بود که در قسمتهای گذشته این کتاب از این محل یاد کرده ایم آنگاه در نتیجه انتقال و جریان آب و خاک که جریان آب از محلی به محلی میبرد بلندیها بوجود آمد و به ترتیبی که در همین کتاب از صاحب منطق درباره آبادی و ویرانی نقل کرده ایم آب از بعضی جاهای مصر پس رفت و مردم بسرزمین مصر سکونت گرفتند بتدریج آب از زمینها پس رفت تا سرزمین مصر پر از شهر و آبادی شد و برای آب راهها ترتیب دادند و خلیجها حفر کردند و در مقابل آن بندها بستند ولی مردم آنجا این مسائل را ندانند که مرور زمان کیفیت سکونت اول را از یادها بیرده است در این کتاب از علت اینکه در مصر باران نمیبارد و هم از اخبار اسکندریه و کیفیت بنای آن و اقوام عرب و غیر عرب که بر آن تسلط یافته اند و ملوکی که انجاسکونت گرفته اند سخن نیاوردیم که این مطالب را در کتاب اوسط آورده ایم. پس از این نیز شمه ای از اخبار اسکندریه را با مختصری از کیفیت بنای آن با حکایت اسکندر در آنجا، خواهیم گفت.

مسعودی گوید: احمد بن طولون بسال دویست و شصت و چند در مصر شنید که در علیای سرزمین مصر در ناحیه صعید مردی از قبطیان هست که یکصد و سی سال دارد و از آغاز جوانی بعلم و نظر و اطلاع از آرا و عقاید و مذاهب فیلسوفان و اهل شرایع معروف بوده است و از مصر و قلمرو آن از خشکی و دریا و اخبار مصر و اخبار ملوک آن نیک واقف است و هم در زمین سفر کرده و از مملکتها گذشته و اقوام مختلف را از سپید و سیاه بدیده و هیئت افلاک داند و نجوم و احکام نجوم شناسد. احمد بن طولون یکی از سرداران خود را با گروهی بفرستاد تا او را با احترام از راه نیل بیاوردند وی در ساختمانی از مردم گوشه گرفته بود و در بالای آن اقامت داشت و پشت چهاردهم فرزندان خود را دیده بود وقتی بحضور احمد بن طولون آمد مردی دید نشانه های پیری بر او آشکار و آثار مرور زمان

نمودار اما حواس سالم و هوش، بجا و عقل درست بود که گفتار کسان فهم کردی و از جانب خود توضیح و جواب نیکودادی و بیگفت تا او را در خانه‌ای فرود آوردند و لوازم آماده کردند و خوردنی‌ها و نوشیدنی‌های خوب حاضر کردند ولی بچیزی دست نزد فقط از غذائی که همراه آورده بود و كاك و چیزهای دیگر بود بخورد و گفت «این بنیه باین غذا و این لباس که می‌بینید قوام دارد اگر آنرا به تغییر این عادت و بکاربردن غذاها و نوشیدنیها و لباسها که آورده‌اید و ادا کنید موجب انحلال این بنیه و پراکندگی این هیئت خواهد شد» پس او را بحال خود گذاشتند تا بعبادت خویش رفتار کند. احمد بن طولون کسانی از اهل علم و درایت را برای گفتگو با وی احضار کرد و بدو پرداخت و شبها و روزهای بسیار با وی بخلوت نشست و سخنش را با جوابهایی که به پرسشها میداد بشنید از جمله چیزها که از او پرسید خبر دریاچه تنیس و دمياط بود که جواب داد «آنجا سرزمینی بود که در همه مصر به همواری و خوش‌خاکی و گرانیگی آن نبود و همه باغ و نخل و تالك و درخت و مزرعه بود. روی بلندیهای آن دهکده ها و در پستیهای آن دهکده‌ها بود و مردم جائی بهتر از آنجا که باغ و تاکستانش بهم پیوسته باشد ندیده بودند و در همه مصر ولایتی که همانند آنجا توان کرد بجز فیوم نبود ولی از فیوم آبادتر و حاصلخیزتر بود و میوه و گل‌های جالب بیشتر داشت و آب پیوسته در آن روان بود و بتابستان و زمستان قطع نمیشد و هر وقت میخواستند باغها و مزارع را آب میدادند و بقیه آن از خلیجها و محل معروف باشتوم بدریا میریخت که از دریا تا این سرزمین يك روز راه بود مابین عریش و جزیره قبرس راهی بود که چهارپا از خشکی بقبرس توانست رفت که میان عریش و جزیره قبرس گودالی بیش نبود ولی اکنون مابین آن جزیره و عریش بدریا مسافتی دراز است مابین قبرس و سرزمین روم نیز چنین بود. مابین اندلس و سرزمین الخضرا که نزدیک فاس مغرب و طنجه است پلی از سنگ و آجر بود که شتر و چهار

پا از روی آن از ساحل غربی دیار اندلس بمغرب میامد و زیر این پل آب دریا جدا از هم در خلیجها از زیر طاقهایی که روی صخرهها استوار شده بود جریان داشت که از هر سنگ تا سنگ دیگر طاقی بسته بودند و آغاز دریای روم از آنجا بود که از اقیانوس و دریای محیط اکبر جدا میشد. بمرور سالها آب دریا بر آمد و زمین را قسمت بقسمت بگرفت و مردم هر دوران بالا آمدن آنرا میدیدند و از آن واقف بودند تاراهی که مابین عریش و قبرس بود ویلی که مابین اندلس و ساحل طنجه بود زیر آب رفت و این مطلب که درباره پل گفتیم بنزد مردم اندلس و مردم فاس مغرب واضح و معلوم است و بسا باشد که کشتیبانان محل آنرا از زیر آب بینند و گویند این پل است. درازای پل دوازده میل بود و پهنای وسیع و ارتفاع کافی داشت و چون دو یست و پنجاه و یکسال از دوران دقلطیانس بگذشت آب نیل بعضی نقاط محلی که اکنون دریاچه تنیس نام دارد هجوم برد و آنرا گرفت و هر سال فزون شد تا همه زیر آب رفت و دهکدههایی که پائین بود غرق شد و از دهکدهها که بالا بود بونه و سمنود و دهات دیگر بماند که تا کنون بجاست و آب آنجا را احاطه کرده است و مردم این دهکدهها که بدریاچه بود اموات خود را به تنیس میبردند و یکی را روی دیگری بخاک میسپردند و همان تپه‌های سه گانه پدید آمد که اکنون ابوالکوم نامیده میشود. دو یست و پنجاه و یکسال از ایام پادشاهی دقلطیانس گذشته بود که همه این سرزمین زیر آب رفت و این یکصدسال پیش از فتح مصر بود و او گفت: یکی از پادشاهان که به فرما مقرر داشت با یکی از بزرگان بلینا و اراضی اطراف آن جنگها داشت و خندقها و خلیجها از نیل تا دریا گشوده شده بود که میان دو حریف فاصله باشد و این سبب شد که آب نیل پراکنده شود و این سرزمین را بگیرد. درباره ملوک حبشان و ممالک آنها که بر سواحل نیل است از او سوال کردند گفت « من از ملوک ایشان شصت پادشاه در ممالک مختلف دیده‌ام که هر یک با پادشاه مجاور خود نزاع داشت. دیارشان گرم و خشک است و خشکی و گرماسیاهی زاست